



دیرینه پژوهان و کهن‌شناسان که پهنه گیتی را به جستجوی دفینه‌ها و آثار
ارزشمند از منته قدیم می‌کاوند، در پی آنند تا ناگفته‌ها و اسرار پنهان در لایه‌های
فراموشی راه از میان خروارها خاک بیرون آورند و غبار از رخ آنان برگیرند.
اگر چه بسیاری از سفالینه‌ها و آثار در گذر زمان و میان انگشتان طبیعت و فراز و نشیب‌های
جغرافیا به پوسیدگی می‌گیریند، اما باز هم بیانگر آن چیزی است که بر آنها رفته است.
از میان شاخه‌ها و شعب دانش باستان‌شناسی، هیچ شاخه‌ای گیراتر و زیباتر از «بازشناسی عشق»
نیست. در این شاخه، تنها دانش و فن نیست که به کار می‌آید؛ بلکه آنچه برتر و والاتر از هر عامل دیگری است،
«اخلاص» و پیوستن به همان دریایی است که روزگاری با نگاه مست یک مرد، طوفانی می‌شد.
... و «تفحص» همان دانشی است که همه برگ‌های تاریخی آن را می‌توان در شبنم شفاف اشک‌های مادران
شهید یافت. در این وادی «شیدایی» و «جنون» شرط آغازین ورود است، که در زمره اصحاب آسمانی قرارگیری، تا
توان شناسایی مردان بی‌نشان را بیایی و این دو شرط، بال‌هایی هستند که یارای پرواز آدم تا افلاکند. «مفقودین»
محور دریایی هستند که کرانه‌های آن بالاترین کوهستان‌های آسمان را نگاه داشته است. کوهستان‌هایی که هر یک
«لوحی» از «الواح» مشعشع «تمدن عشق» هستند.

... در تفحص، چگونه «الواح» بی‌نشان یافت می‌شوند؟ شاید نخستین شیوه، «گمانه‌زنی» است. شنی بیل، دندان‌های
آهنین خود را بر خاک می‌کشد و مسیر را از خطر انفجار مین دور می‌سازد و پس از آن، پنج انگشت بیل در خاک فرو می‌رود
و مسیرها و محورهایی که خطی از آتش سرد شده، بر آن می‌درخشند، را زیر و رو می‌کند. در این شیوه، شمشیرها و
نیزه‌های شکسته، در ساحل خاکریزها، رخ می‌نمایند و عکس و قرآنی کوچک و یک پلاک و نامه‌ای به مادر و عکسی از همان پیر
عاشق و جامه‌ای سبز با نشانی از حماسه‌ای ماندگار، با یک چغیه گل کاری شده با زنبق‌های سرخ...
دومین شیوه یافتن «گرای» شهادت، گرای که از چند جهت می‌توان آن را یافت. برخی بر آنند تا با پرداخت سکه‌ای از زر و
سیم یا آهن پوسیده‌ای به قاتلان عشق، این «گرا» را بیابند و برخی دیگر این «نشان» را از کلام هم‌زمان، فرماندهان گردان
عشق، مسئولان محورهای ایثار و جاماندگان از دروازه خوبی‌ها می‌جویند.
و... سومین شیوه که اساسی‌ترین راه به شمار می‌آید، «گریه» و «توسل» است. در این شیوه آنان که از همه جذبه
و گرداب‌های دنیا رسته‌اند و در کاروان «اصحاب رقیم» نامشان رقم خورده است، با «قطب‌نمای توسل» در
«مکاشفاتی» نورانی، «نقشه‌های جغرافیای شمال عشق» را می‌کاوند تا «گرای» دریای بی‌نشانی و گمنامی را
بیابند. دریایی که از چشمه جوشان «کوثر» می‌تراود. و این کارآمدترین راهی است که «باستان‌شناسی
عشق» را، برای «جستجوگران نور»، با همه سختی‌ها و مرارت‌ها، آن‌چنان شیرین می‌سازد که در دل
بیابان و صحرا و در میان خاراها و سنگ پاره‌های انفجاری در خاک، چنان می‌زیند، که گویا بر
عمارت بهشت تکیه زده‌اند.

شهیدان گمنام، غریب‌ترین یافته‌های این باستان‌شناسی به شمار
می‌آیند. هم غریب و هم عجیب. آنان به سوگند و نذر در
سجاده‌های نافله، «صله گمنامی» را از «مادر
بی‌نشان تاریخ» در «کوچه» پس
کوچه‌های حادثه گرفته‌اند و حتی بازگرداندن
«استخوان پاره‌ها» و «پلاک‌های زخمی» آنان هیچ هویتی از آنان،
را نشان نمی‌دهد. اما پس از سالها غریبی و غربت در زیر بارانی از حسرت و آه
خاکیان، باز می‌گردند و در عین بی‌نشانی، همه هویت پر صلابت حاکمیت عشق را نشان
می‌دهند و اقتدار پایان‌ناپذیر شیعه را به تفسیر می‌نشینند. آن‌گونه که «الواح»، همه عظمت تاریخ
گذشته را منعکس می‌سازد.

زین پس همه جویندگان حقیقت، پستوی دلشان را، به «گنجینه‌های» نورانی می‌آرایند و این فردانیان تاریخ اند که حیات
مجدد «تمدن عشق» را نظاره‌گرند.